

مجموعه شعر
علیرضا حسینی

روایت

بیتا حوالہ کتابت



شکستِ روایت



مجموعہ شعر
علیرضا حسینی

توان تصنیف



- شکستِ روایت
- علیرضا حسینی
- حرفه‌چینی: W.IBM تلفن: ۲۳۱۹۲۶ - ۰۲۶۱
- لیتوگرافی: پام مهر
- چاپ: چاپخانه ۱۱۰
- چاپ اول: بهار ۱۳۷۷
- تعداد: ۲۰۰۰ نسخه
- حق چاپ محفوظ است

انتشارات تهران صدا: کوی نصر (گیشا)، کوچه ۳۶، شماره ۱۷
تلفن: ۸۲۶۹۲۸۱ - ۸۲۶۸۷۸۲ فاکس: ۸۲۷۶۴۴۳

شابک: ۸ - ۰۸ - ۶۴۱۱ - ۹۶۴ - 8 - 08 - 6411 - 964

زاهد	صفحه
------	------

فهرست ۸۶

صفحه	عنوان
۵	جیرجیرکی می خواند ...
۶	در خیابان های خلوت ...
۷	کودک ...
۸	جسدی در شعر ...
۱۰	چه مدت است ...
۱۱	عشق ...
۱۲	اقدام مستقیم
۱۳	عاشقانه صفر
۱۵	آن زن ...
۱۶	تا حل قطعی نان ...
۱۷	پیش از باران ...
۱۸	چرک نویس ها
۲۴	نیلوفر
۲۵	شب را ...
۲۶	رهگذری دیوار را ...
۲۷	کلاغی می گفت
۲۹	چلیک های شکسته
۳۴	ما، فقیر نیستیم ...
۳۵	و دیدم ...
۳۶	بازی پاک کن ها

صفحه	عنوان
۳۸	: هوا ...
۳۹	می خواستم بگویم ...
۴۰	فیلم نامه
۴۲	پوکه های انسانی
۴۵	پدرانم ...
۴۶	هایکو !!
۴۷	شکست روایت
۴۹	پرسیدم ...
۵۰	سال ها می گریخت ...
۵۱	کابوس
۵۲	نامه
۵۶	رهنمود
۵۷	شستش را ...
۵۸	از غزل های سپید سلیمان
۶۱	ممکن است ...

جیر جیر کی می خوانند:

جیر جیر کی می خوانند:

جیر جیر کی می خوانند:

جیر جیر کی می خوانند:

جیر جیر کی می خوانند:

برای من اما

سی و دو حرف

کافی نیست. ■

در خیابان‌های خلوت
باران که می‌بارد
تنها، شاعران و دیوانگان
به قدم زدن‌های جدی می‌پردازند. ■

کودک

پرهای پرنده را

کنار خیابان دید

پدر جوابش داد:

- او را گربه خورده است.

چند قدم پایین‌تر

به لاشهٔ گربه رسیدند

پدر به فکر فرو رفت

کودک جوابش داد:

- او را پرنده خورده است. ■

جسدى در شعر

باز

باز

باز

باز

باز

۱-

می چرخد

پره‌های پتکه خاموش در باد

باز

باز

باز

باز

باز

باز

مردی وارد می‌شود

: آن مرد

تفنگ دارد

کودکی در حیاط درس می‌خواند

مرد

لوله هفت تیر را

روی شقیقه اش می گذارد
با صدای بلند به خودش فرمان ایست می دهد
و شلیک می کند

: می میرد؟

اینجا نه

کور مال

می رود

روی شماره ۲

آنجا

می میرد.

-۲

چه مدت است که اشیا
به حرف‌های ما گوش می‌دهند
و به جدی‌ترین آنها
می‌خندند؟ ■

عشق

شانه‌هایی بود
که بر آن ایستادم
و دختر همسایه را بوسیدم

مادرم را می‌گویم. ■

اقدام مستقیم

به خانه بر می‌گشت
چهل سال به خانه بر می‌گشت
پیش خود اندیشید:

'باید کاری کرد'

کوچه را پایید
کیفش را بر زمین کوبید
و از درخت بالا رفت. ■

شعرهای نثری

نثر

سینه زدن و آهنگ

عشق و ناله و آه

نغمه روزگار

بافتن و خنک

عاشقانه صفر

عاشقانه

کتاب

بافتن و خنک

نغمه

بافتن

نغمه

بافتن

بافتن و خنک

روزنامه‌های خیس

لبریز حرف‌های نا مفهوم

رها شده در باران:

جدول

جنگ

والدین

پیش فروش

گزارش یونیسف

بستنی

مهر جویی

مزایده

آخرین فرصت

فوری

...

روزنامه‌ای خیس

لگدمالِ گام‌هایی تند

که بی چتر

به خانه گریختند:

برنامه

اعتلا

فرصت طلب

بحران

انشعاب

خیانت

انهدام

جمع بندی

...

آه آن‌هایتا

چه ظالمانه

همه چیز در هم می‌ریزد

و ناگهان

چهره‌ای شفاف

به ابهام می‌گراید.

آن زن

که در کوهستان‌های آریاگرته* قالو ملو ونا لوتتا

مرا روی سنگ زایید

بر دیوارِ غار تنهایی‌ام

خورشیدی را نقاشی کرد

که هنوز

آفتابگردان‌های مرا می‌گرداند. ■

* آریاگرته محل سکونت اقوام آریایی پیش از آمدن به فلات ایران

تا حلِ قطعیِ نان

تنها دو پله باقی بود

و روی آخرین پله

ساقه‌نسترنی خم شده بود

همانجا

■ خوابیدم.

پیش از باران
کلاهی داشت
که خرگوش‌هایش را
در آن پنهان می‌کرد

- می‌گویند در کتاب‌هایش
رازی پنهان بود.

با اولین نشانه باران
کلاهش را به سر گذاشت و غیثش زد
و تو خوب می‌دانی
که در این

هیچ رازی پنهان نیست. ■

چرک‌نویس‌ها

گاهی

سرت را بیرون می‌آوری

از سکوت، تنهایی

و چشم می‌دوزی

بر رد پای پراکنده

در شعرهای خط خورده:

۱-

چوپانِ گم شده گفت: شما کجا

باید آنجا باشد، پشتِ آن تپه

و با چوبدستی‌اش

روی باد را

راهی کشید

۲- این نوشته را با ...

در آغاز ...

نام‌ها ...

یکی یکی اشیا را

تصرف می‌کردند

و هر نام ...

آوایی بود که شکلِ حرف‌هایش را نمی‌شناخت:

اشاره‌ای بی واسطه به اشیا ...

بعد

تو با مداد نوشتی

آن مرد در باران آمد

و با همین حرف‌های ساده

به دنیایی پا گذاشتی که ...

...

۳- ...

دیروز در خبرها آمده بود

آنها بر می‌گردند

بله!

در خبرها آمده بود:

ما دوباره بر می‌گردیم

تقصیر کیست که پُست مُدرن‌ها ...

خیلی زود

تاریخ را تمام کرده اند؟

۳-

لَقَدْ آتَيْنَا

لَهُمْ

-۴

تپه در باران کم شد

ان ليشان راجح راجح

و ما

بانتاجهم بقسط

ردپاهامان را

ولا هم

زیر چترمان رگبارها رگبارها شد که تاب برداشته

پنهان کردیم ما را خندان رویه زدامان نشناختند

هم

-۵

: ابراهیم را می شناسی؟

و انهم انما هم

نعم انزلناهم من السماء

: نه .

عالمهم و انهم هم ربيهم انهم

: می دانی به کجا رفت؟

... انهم انزلناهم من السماء

: نه .

: می دانی از کجا آمد؟

۶-

... انهم انزلناهم من السماء

: نه .

... انهم انزلناهم من السماء

: خُب ...

هم

-۶

گفتی دنیا

انهم انزلناهم من السماء

... انهم انزلناهم من السماء

با همین حرف های ساده آغاز می شود؟ کسیکه روضه

حالا فرض بگیر

... انهم انزلناهم من السماء

آب را می نوشتی بابا -
آنوقت بی گمان

آب را در آغوش می گرفتی و
بابا را می نوشیدی.

و خُب اما

تصور اشیایی مجرد
با حروفی محض

نشانه مرگ است.

-۷

چوپان گمشده گفت:

باید آنجا باشد پشت آن جنگل

و با چوبدستی شکسته اش

روی باد

راهی کشید.

اما راه ...

-۸

فکر می کنی

حسابت را

با خیام پاک کرده ای

او اگر

چیزهایی را که تو می دانی می دانست

Communist می شد

می روی و بر می گردی

و با لبخندی خیس

او را در آغوش می گیری

-۹-

به گذشته بر می گردی

همه چیزها

پر از خستگی ست

که انسان

آن را

بیان نتواند کرد.*

حس می کنی

پشت این کلمه ها رودی جاری ست

که خستگی را

از پادشاهی در اورشلیم

با تو پیوند می دهد.

* عهد عتیق، کتاب جامعه، باب اول

۱۰-

جنگل

در توفان ناپدید شد
چوپان و چشم‌انداز.

ما

روی رِدپاهامان
خوابیدیم.

۱۱-

اکنون

در راه طی شده
تنها باد می‌چرخد. ■

نیلوفر

ممکن نبود

رویدن بر دریا

بر مرداب رویدم. ■

شب را هرگز گفتند و همیشه کابل را با هم از زمین

سکوتی نیست

ماه

با کفش های نظامی می گذرد

و شاعر

به صلح می اندیشد. ■

رهگذری دیوار را بالا کشید و گفت:

مقاومت کنید، مقاومت!

همه چیز درست خواهد شد

و قهقهه سر داد

مرد

سراسیمه به کوچه دوید

گربه‌ای آنجا می‌پلکید

آیا او شیطان بود؟ ■

تضرعاً نأ سعب

تاویله زجه سالی

ا لریه خنریه

باز لند رانبا رنجیونک ه

نقضه شلایه عشه

... لهن بیوه بیضه لبروما

کلاغی می گفت

تسنا مبروما خنریه

بالتالیته رنجیونک ه خنریه

: خبر چین های خورشید

به رشد سریع درخت

مشکوک می شوند

و زیر نظر می گیرند

میزان مصرف نور را

در برگ هایش

بعد معلوم می شود

که آن درخت

از بدو رویش خود

تاریکی مصرف کرده است

- اینگونه بوده است

که به او نور می تابانند

حتی در روز

بعد آن درخت

یاد می گیرد

چگونه نور را

به تاریکی بدل سازد

و رشد می کند 'مخفی'

دوباره خبر چین ها ...

- اینگونه بوده است

که به او تاریکی می تابانند

حتی در شب.

دوباره آن درخت

دوباره خبر چین ها

دوباره ...

- اینگونه بوده است

دلیل حضور تبر

در انتهای خبر. ■

چلیک‌های شکسته

شیرین شتاب کن
تا انتهای این ماراتن
راهی نمانده است

شیرین
بسیار سخت است
دویدن و دیدن
دویدن و بوسیدن
و مرگ را
در مسافتی طولانی
دست به دست گرداندن
من اما

بدهکارم

به خاک و هوا

به آب و درخت

به سیاره‌ای که آن را سنگین کرده‌ام

به دست‌هایی که خوشبختی را

روی آخرین برگ شناسنامه‌ام

تصویر می‌کنند

به اسب‌های رها شده در طوفان

و بارانی که اکنون در کوچه می‌بارد

شیرین ...

شیرین من سیصد قرن بدهکاری را

یکجا بالا آورده‌ام

اما خیالت تخت

همه را خواهم پرداخت

چون هنوز می‌درخشد

آخرین نشانه من

بر روی لب‌هایم

می‌خواستی چه باشد؟

لابد سبیل است این

ته مانده یک تاریخ

- دلسینا

تغیر و تنوع در اشعار

دلسینا

من خاکستر کتابها و استخوان مردگانم را
با خود آورده‌ام.

شیرین

یک شب در حال دویدن

کولی دوره گردی از من پرسید:

این چیست کنج لب‌هایت؟

گفتم می‌خواستی چه باشد؟

لابد نی لبک است این

گلوی یک تاریخ

خندید و گفت

چه تاریخ کوچکی!

و من با اندوه

نی لبکم را نواختم

از هفت سوراخ هفت بندش

فوران نور بیرون زد

: لیزر؟

نه!

فوران نیلی اندوه

و او با شرمساری

راهش را گرفت و رفت

چه فکر کرده‌ای شیرین؟
مگر می‌گذارم که تو چون کولی‌ها
در اطراف دهکدهٔ جهانی بچرخ
با نی لبکی بر لب

- دلسینا

دلسینا

دوباره خون من غلیظ شده است
و خروسخوان خواهم زد
به قلب ربات‌ها و کامپیوترها

شیرین

سروانتس را

در اجتماع سبزه‌ها دیده‌اند

می‌گویند گفته است

این راکتورهای اتمی اصلاً شبیه آسیاب‌های بادی نیست

می‌بینی چگونه پای می‌کوبند

روی چلیک‌های شکسته؟!

- سانچو

سانچو

من به تیکه ابر لازم دارم
یه تیکه ابرِ پسامدرن
واسه شستن این همه ردپا

شیرین

شتاب کن

تا گورستان راهی نمانده است

شتاب کن

اینجا مجال توقف نیست.

شیرین

جوانه‌های امید

بی سپر می‌رویند

و من از داس‌های فلسفه می‌ترسم. ■

ما فقیر نیستیم

فقط بچه‌ها مان را

به اندازه لباس‌های زمستانی پارسال

کوچک کرده‌ایم. ■

و دیدم
که دنیای زنی تنها
چمدانی بود پر از تصور دنیا:
حوله‌ای که عکسِ گربه داشت، شیشه‌ی خالی عطر
خودنویس، عینک شکسته، شانه و سنجاق سر،
چند متر پارچه ...
او آرزوی شستن جوراب‌های مردی را داشت
که هیچ وقت نیامده بود
آرزوی شستن ظرف‌هایی را داشت
که مرد نیامده در آن غذا خورده باشد
...
اما هیچ وقت
زنی را ندیدم
که برای تنهایی یک مرد
شعر گفته باشد. ■

بازی پاک کن ها

موضوع: پاک کردن

پاک کن های ناپاک

با پاک کن

امری: پاک کنید

پاک کن های ناپاک را

با پاک کن

خبری: پاک می کنیم

پاک کن های ناپاک را

با پاک کن

مسکو، سال ۱۹۱۷

پاک می کنیم

پاک‌کن‌های ناپاک را

با پاک‌کن

آلمان، سال ۱۹۳۹

پاک می‌کنیم

پاک‌کن‌های نا پاک را

با پاک‌کن

خلیج فارس، سال ۱۹۹۴

پاک می‌کنیم

پاک‌کن‌های نا پاک را

با پاک‌کن.

این بازی

تا پاک شدن پاک‌کن‌ها

ادامه می‌یابد. ■

آن زمانه که در آن زمانه بود

آن زمانه که

آن زمانه که در آن زمانه بود

آن زمانه که در آن زمانه بود

آن زمانه که در آن زمانه بود

آن زمانه که

: هوا

آن زمانه که در آن زمانه بود

: بله هوا

آن زمانه که در آن زمانه بود

: نسیم!

آن زمانه که در آن زمانه بود

: بله نسیم!!

آن زمانه که

: عشق!!

آن زمانه که

: آه، بله عشق!!!

آن زمانه که در آن زمانه بود

: سینه خیز!!!

: بله سینه خیز!!!!

: چند لحظه سکوت ■

: بله چند لحظه سکوت

- سومی که تا این لحظه ساکت مانده بود

■ به فکر فرو رفت.

می‌خواستم بگویم دوستت دارم
که آنها آمدند

مثل

سکسکه‌ای

در میان یک آواز. ■

فیلم نامه

نما: عمومی

موزیک آزاد

یک -

: برو به درک.

مرد ساکش را بر می دارد و می رود

دو -

همه خیابان ها به شب می رسند.

سه -

زنی از لای در

کوچه را می‌پاید
کودکی می‌پرسد: اگه نیومد چی؟

چهار -

ماشین‌ها سراسیمه به کوچه می‌ریزند:

بوق بوق

عروس برون. عروس برون.

پنج -

کودک به کوچه می‌گریزد

زن زیر لب می‌نالد:

گه تو این زندگی

و در را می‌بندد. ■

پوکه‌های انسانی

پدر خوانده‌ای در ایتالیا
به یک قلب خوب نیازمند است
کابویی در آمریکا
به یک جفت کلیه
و شیخی در امارات
به کودکی بی دندان

- زاپاتیست‌ها می‌روند اکتاویو
زاپاتیست‌ها می‌روند
همانگونه که سرخ‌ها رفتند
یا شاید هم
گورشان را گم کردند -

رفیق علی أف

...همینا: لغت عربی

عینک آفتابیش را می زند

تال لمان: ن کلیمه: لغت عربی

یقه بارانیش را بالا می کشد

تال لمان: لغت عربی

و در خیابان های مسکو

تال لمان: لغت عربی

به شکار بچه ها می پردازد

تال لمان: لغت عربی

اما

تال لمان: لغت عربی

در خیابان های دهلی

تال لمان: لغت عربی

که خرید و فروش آزاد است

تال لمان: لغت عربی

مهاراجه سینگ

تال لمان: لغت عربی

با ذره بین

تال لمان: لغت عربی

جنس ها را انتخاب می کند

خوشگل ها یک روپیه گران ترند

تال لمان: لغت عربی

زاپاتیست ها می روند اکتاویون

تال لمان: لغت عربی

زاپاتیست ها می روند

تال لمان: لغت عربی

همانگونه که سرخ ها رفتند

تال لمان: لغت عربی

یا شاید هم

تال لمان: لغت عربی

گورشان را گم کردند -

تال لمان: لغت عربی

مالدینی در بار انداز

جنس ها را تحویل می گیرد:

پنچرها: برمه.....

دست اولها: میلان و امارات و شیکاگو

در امارات

پوکه ها را به دریا می ریزند

در شیکاگو

به خیابان ها.

گروه بان اسمیت

به پوکه ها می گوید: حشرات کثیف

گروه بان اسمیت

عاشق شکار حشرات کثیف است.

- زاپاتیست ها می روند اکتاویو

زاپاتیست ها می روند

همانگونه که سرخ ها رفتند

یا شاید هم گورشان را گم کردند. ■

- !! هجده -

پدرانم

آوازی خوش داشته‌اند

در من اما

روباهی می‌زید

که پنیر به منقارم می‌گذارد. ■

- هایکو!! -

تکه نانی خشک

سرباز

گم شده

■ شطرنج.

منه بگویم که در این دنیا
بسیار چیزها هست که ما ندانیم
و اینها را می‌توانیم با خودمان
تجربه کنیم و می‌توانیم از آنها
یاد بگیریم و اینها را به دیگران
تعمیر کنیم و اینها را به دیگران
تعمیر کنیم و اینها را به دیگران
تعمیر کنیم و اینها را به دیگران

شکستِ روایت / **شکستِ روایت**
شکستِ روایت / شکستِ روایت

زن با زنی که در دستش یک نامه بود
مرد نتیجه گرفت: بیهوده زنده ایم
زن آهی کشید و گفت: **کاش کسی چیزی می‌نوشت**
ما آن را می‌خواندیم
و خودکشی می‌کردیم.

مرد: نه عشق من

هنوز دوستت دارم

چونکه مجبورم

زن: چونکه مجبوریم

هر دو می‌خندند

و بعد که سکوت برمی‌گردد
دوباره مرد به فکر فرو می‌رود
زن: بهتر بود همین جا تمامش می‌کردیم
و اسمش را می‌گذاشتیم شکستِ روایت
مرد: دیگران این کار را کرده‌اند

شما گیج شده‌اید و حس می‌کنید ...

مرد: قصد من از شروع این بازی

زن: قصد ما

مرد: قصد ما از شروع این بازی ... ■

پرسیدم محیط امن کجاست؟
بلندترین پرتگاه زمین را
نشانم داد

نشسته بود

کنار

سنگ‌های

سیاسی . ■

سال‌ها می‌گریخت
سایه‌ها به دنبالش بودند
عاقبت روزی ایستاد
و سایه‌ها به او رسیدند
با دقت در او نگریستند
و بی‌اعتنا از او گذشتند

او نیز

نقابش را جابجا کرد و

راه افتاد. ■

لنصری و رحمان آید از دنیا که

خبر

بباید از او

باید

باید از او

باید از او

کابوس

باید از او

باید از او

باید از او

باید از او

بعد از قبول بی عشقی

باید از او

کابوس عاشق شدن

تا مدتی دراز

خوابش را می آشفست:

از خواب می پرید

همه چیز را امتحان می کرد

و با یقین به اینکه

بی عشقی اش

قطعی ترین واقعیت موجود است

دوباره می خوابید.

تا اینکه به آرامی و بی صدا

مرگ

او را بلعید

حالا

کابوس زندگی

خوازش را می آشوبد

از خواب می پرد

چشم هایش را می مالد

خودش را امتحان می کند

و با یقین به اینکه

مرگش

قطعی ترین واقعیت موجود است

دوباره می خوابد. ■

نوشته بودی بلند تر از آنکه بتواند بر آن ایستد
چند روزی گذشت

نوشته بودی بلند تر از آنکه بتواند بر آن ایستد
چند روزی گذشت

نوشته بودی بلند تر از آنکه بتواند بر آن ایستد
چند روزی گذشت

نوشته بودی بلند تر از آنکه بتواند بر آن ایستد
چند روزی گذشت

نوشته بودی بلند تر از آنکه بتواند بر آن ایستد
چند روزی گذشت

نوشته بودی بلند تر از آنکه بتواند بر آن ایستد
چند روزی گذشت

نوشته بودی بلند تر از آنکه بتواند بر آن ایستد
چند روزی گذشت

نوشته بودی بلند تر از آنکه بتواند بر آن ایستد
چند روزی گذشت

نوشته بودی بلند تر از آنکه بتواند بر آن ایستد
چند روزی گذشت

نوشته بودی بلند تر از آنکه بتواند بر آن ایستد
چند روزی گذشت

نوشته بودی بلند تر از آنکه بتواند بر آن ایستد
چند روزی گذشت

نوشته بودی بیا آلمان

من فکر می‌کنم دیر شده باشد

مادر که از آنجا برگشت می‌گفت

پلیس‌ها

فقط مراقب درخت‌ها بودند

و هیچ کس بی دلیل بوق نمی‌زد

او مقداری خاک با خود آورده

و هنوز هم فکر می‌کند

دیوار برلن

به اندازه دیوار باغ مصلی بوده

او تأکید می‌کند

هر دیواری که انسان می‌سازد

مقدس است

دیوارها

انسان‌ها را می‌پوشانند

انسان‌ها پشت همین دیوارها

بچه می‌زایند

بچه‌هایی که با دیوار به دنیا می‌آیند

با دیوار

بزرگ می‌شوند

و دیوار می‌میرند

او فکر می‌کند

وقتی همه جا تاریک است

برداشتن هیچ دیواری

روشنی نمی‌سازد.

تنهاست، هیچ کس اینجا نیست

این او آخر مدام راه می‌رود

و از خودش می‌پرسد چرا دیر کرده است

او و هم سن و سال‌هایش

همیشه در مراسم تدفین دیگران

حدس می‌زنند نفر بعد چه کسی ممکن است باشد

نوشته بودی دلت می‌خواهد بهار اینجا باشی
جای تو خالی

اردیبهشت رفته بودیم کرمان
آن آبشار را به خاطر می‌آوری؟
همانجا که آب را به زور تلمبه

روی کوه می‌بردند و از آن بالا، پایین می‌ریختند
همان آبشاری

که بعدها فهمیدیم

چقدر به زندگی ما شباهت دارد

و هر روز یادش می‌آید که تا زانوهایش سرشابه بودیم

- ما هر روز

در شهر راه می‌رویم

و چیزی را به زور جا بجا می‌کنیم -

همه چیز سخت شده است

و دست هامان

از هیچ چیز عبور نمی‌کند

- چرا هیچ کس قاطعانه به بازی بودن بازی اقرار نمی‌کند؟

..... ■

رهنمود!!

جدی باش

و نگذار پیش از آنکه بمیری

کرکس‌ها بر جنازه‌ات بنشینند

برخیز

و از خود سرابی بیرون بیاور

راه را بگیر و برو

گاهی

امتداد سراب

به رودخانه می‌رسد. ■

شستش را

حواله کرد

به نجات غریق

و غرق شد در رؤیایی که تا زانوهایش نمی‌رسید

جسدش را که از شعر بیرون کشیدند

هنوز

می‌خندید. ■

از غزل‌های سپید سلیمان

اکنون تو تشنه‌ای محبوب من

اکنون تو تشنه‌ای

و لبانی سوخته‌داری

سوخته از عطشی بی پایان

- گسترده می‌شود

زیر لب‌هایم

سرخ‌ی شرم

بر پوست گونه‌هایت.

اما

هوای شبی بارانی

به هوای شبی بارانی می ماند
و سرخی اناری سوخته
به سرخی اناری سوخته

مشهد

اکنون تو زیبایی محبوب من

اکنون تو زیبایی

به زیبایی انسانی مادینه

در آن هنگام

که ظرف می شوید

لباس می دوزد

از کارخانه برمی گردد

بچه می زاید

پیر می شود

و موهایش را رنگ می کند

تا به دیگران بفهماند

- ما

زیباتر از شما

تلف شده ایم.

اکنون تو خسته ای محبوب من

اکنون تو خسته ای

و پیکری کوفته داری

کوفته از دویدنی بی پایان

مست میماند زانکه در غمش

- گسترده می شود

در آغوشم

عطر عرق

از چاک گریبان

در غمهای

اما

خرام غزالی در دشت

به خرام غزالی در دشت می ماند

و بوی محبوبه ای در شب

به بوی محبوبه ای در شب. ■

خوار بودم

مست میماند زانکه در غمش

عالم بود زانکه در غمش

له -

مهر می شوم لغت را تا این

مهر می شوم گرفته میوه ایست

نه بر بوی زانکه در غمش

زانکه در غمش

زانکه در غمش

ممکن است در این سپیده مشکوک
خروس‌ها نقطه چین خوانده باشند
و سکوت
نزدیک‌تر آمده باشد

ممکن است تمام نشانه‌ها
در راه دهکده، گم شده باشند
و خوشبختی
دورتر رفته باشد

با این همه

ما

هنوز هم

حرف داریم. ■

